

تمثیل در علوم اجتماعی: (تشبیه پدیده های اجتماعی به پدیده های آشنا)

در علوم اجتماعی برای شناسایی و معرفی پیچیدگی ها و ظرافت های زندگی فرهنگی و اجتماعی انسانها و فهم بهتر و دقیق تر پدیده های اجتماعی؛ آنها را به چیزهای آشناتری تشبیه می کنند.

نمونه هایی از تمثیل در علوم اجتماعی:

- فرهنگ را می توان به یک انسان تشبیه کرد؛ در اینصورت؛ عقاید و ارزش های بنیادین همانند روح انسان و هنجارها و نمادها به مثابه جسم انسان خواهند بود.
- فرهنگ را می توان به یک ساختمان تشبیه کرد؛ در اینصورت؛ عقاید و ارزش های بنیادین همانند پی و شالوده ساختمان هستند که کل ساختمان به آن تکیه دارد.
- فرهنگ را می توان به یک درخت تشبیه کرد؛ در اینصورت؛ عقاید و ارزش های بنیادین همانند ریشه درخت آن درخت خواهند بود.

هدف از بیان تمثیل های فوق این بود که؛ اهمیت عقاید و ارزش های بنیادین را در شکل گیری و بقای جامعه؛ نشان دهیم.

نکته: عقاید و ارزش های بنیادین هر فرهنگ؛ عمیق ترین لایه های آن فرهنگ را تشکیل می دهند. این عقاید و ارزش های بنیادین در پاسخ به پرسش های اساسی و بنیادی انسان پدید می آیند. یعنی همان؛ پرسش های هستی شناسانه / انسان شناسانه / معرفت شناسانه).

هر جهان اجتماعی با توجه به پاسخ های خود به این سؤالات بنیادین؛ باورها و ارزش های بنیادین خود را پدید می آورد.

الف) عقاید و ارزش های هستی شناسانه (باورها و عقاید راجع به هستی)

ب) عقاید و ارزش های انسان شناسانه (باورها و عقاید راجع به انسان)

ج) عقاید و ارزش های معرفت شناسانه (باورها و عقاید راجع به شیوه دستیابی به معرفت(دانش))

فرهنگ غرب:

اروپا در ۵ قرن اخیر(۵۰۰ سال اخیر) کانون شکل گیری فرهنگ جدیدی است که بنام **فرهنگ غرب** معروف است. فرهنگ غرب نیز مانند هر فرهنگی از لایه های عمیق (باورها و ارزش های بنیادین) و لایه های سطحی (هنجارها، رفتارها و نمادها) تشکیل می شود. که لایه های سطحی از لایه های عمیق ریشه می گیرند.

باورها و ارزش های بنیادین فرهنگ غرب:

- ✓ سکولاریسم (Secularism): دربردارنده باورها و ارزش های هستی شناسانه
- ✓ اومانیزم (Humanism): دربردارنده باورها و ارزش های انسان شناسانه
- ✓ روشنگری (Enlightenment): دربردارنده باورها و ارزش های معرفت شناسانه

سکولاریسم: (جهان بینی فرهنگ غرب یا تصور آن از جهان هستی)

فرهنگ غرب با مفهوم سکولاریسم به سؤالات هستی شناسانه انسان پاسخ می گوید.

سکولاریسم به معنای رویکرد دنیوی و این جهانی به هستی است. در این رویکرد همه ظرفیت های انسان؛ در جهت آرمان ها و اهداف دنیوی و این جهانی بکار برده می شود. بدین ترتیب ابعاد معنوی انسان و جهان به فراموشی سپرده می شود یا بصورت گزینشی در خدمت اهداف و نیازهای دنیوی قرار می گیرد.

بدین ترتیب سکولاریسم به معنای توجه به ابعاد مادی هستی و بی توجهی به ابعاد غیرمادی (معنوی) هستی است.

به عبارت کامل تر:

سکولاریسم یعنی: دنیاگرایی / یعنی: تقدس زدایی و افسون زدایی از جهان / یعنی: جدایی دین از حوزه دولتی و عمومی جامعه و انتقال آن به حوزه خصوصی افراد

تقدس زدایی از جهان: یعنی: در دنیا هیچ پدیده مقدسی وجود ندارد. هر چه هست دنیوی و این جهانی است.

افسون زدایی از جهان: یعنی: در دنیا هیچ چیز راز آلود، نامرئی و مافوق طبیعی وجود ندارد که دنیا را اداره کند بلکه دنیا با قواعد علمی و مادی اداره می شود.

انواع سکولاریسم:

الف) سکولاریسم آشکار: شامل فلسفه ها و باورهایی که آشکارا و به صراحت: ابعاد غیرمادی (معنوی) جهان هستی را انکار می کند. (سکولاریسم آشکار: انکار یا بی توجهی به باورهای معنوی)

ب) سکولاریسم پنهان: شامل فلسفه ها و باورهایی است که ابعاد معنوی هستی را نفی نمی کنند؛ بلکه بخش هایی از باورهای معنوی و دینی را در خدمت نظام دنیوی و این جهانی قرار می دهند و از توجه یا عمل به بخش های دیگر باورهای معنوی؛ سرباز می زنند. (سکولاریسم پنهان: توجه به برخی باورهای معنوی با اهداف دنیوی و با تفاسیر و توجیه های دنیوی)

مثال: استفاده از کلیساها در غرب با هدف افزایش همدلی و انسجام اجتماعی میان مردم/ یا بهره گیری از پاپ (مرجع مذهبی مسیحیان) برای حل برخی مسائل سیاسی. (بطور کلی از پاپ و کلیسا برای اهداف دنیوی بهره برده می شود).

مثال: مطابقت دادن حرکات نماز با حرکات ورزشی و بیان مفید بودن آن برای سلامت بدن / توجیه دنیوی از روزه و بیان مزایای روزه داری برای سلامت بدن / توجیه دنیوی نماز جماعت و بیان مزایای آن برای افزایش همدلی و انسجام مؤمنان (توجیه و تفسیر دنیوی از باورها و رفتارهای دینی).

پروتستانتیسم (Protestantism): (محصول سکولاریسم پنهان)

سکولاریسم پنهان یا رویکرد گزینشی جهان غرب به ابعاد معنوی (تفسیر دنیوی و مادی از باورهای دینی و معنوی) سبب پیدایش و رشد برخی نهضت های جدید دینی شده است که از آن با عنوان **پروتستانسیسم** یاد می شود.

پروتستانتیسم: عنوان جنبش اصلاح دینی در قرن شانزدهم در اروپا و بویژه در آلمان؛ به رهبری مارتین لوتر (کشیش آلمانی) است. جنبش پروتستانتیسم در اعتراض به کلیسای کاتولیک روم ظهور یافت. اصطلاح پروتستان در زبان فرانسه به معنای معترض سرسخت است. پروتستانتیسم امروزه یکی از شاخه های مهم دین مسیحیت بشمار می رود.

مقایسه فرهنگ سکولار با فرهنگ معنوی و دینی:

در فرهنگ دینی و معنوی؛ آبادی دنیا هدف مستقلی نیست، بلکه خود وسیله ای است که در خدمت اهداف معنوی قرار می گیرد. اگر افرادی که درون فرهنگ دینی زندگی می کنند؛ دنیا را هدف مستقل برتر خود قرار داده باشند، از آشکار کردن آن

پرهیز کرده و رفتار دنیوی خود را توجیه دینی می کنند. (مثال: فردی که در یک جامعه مذهبی؛ در خانه چند میلیاردی زندگی می کند اما با پوشش ساده و مذهبی؛ تظاهر به دینداری می کند)

در فرهنگ سکولار؛ سکولاریسم یا دنیاگرایی به صورت جهان بینی غالب در آمده است و آبادی دنیا هدف برتر و مستقلی به شمار می رود. در این فرهنگ؛ دینداران به ناگزیر هنجارها و رفتارهای دینی خود را توجیه دنیوی و این جهانی می کنند. (کسی که در غرب با عشق و علاقه معنوی روزه می گیرد و نماز می خواند اما به دیگران می گوید که برای سلامتی جسم و روحش این کارها را می کند).

اومانیزم (Humanism): (انسان شناسی فرهنگ غرب یا تصور آن از انسان):

فرهنگ غرب با مفهوم اومانیزم به سؤالات انسان شناسانه انسانها پاسخ می گوید.

اومانیزم؛ مهم ترین ویژگی انسان شناختی فرهنگ معاصر غرب است و به معنای اصالت انسان دنیوی و این جهانی است.

به عبارت جامع تر:

اومانیزم: یعنی: انسان گرایی / انسان مداری / انسان سالاری / یعنی: نگرش دنیوی و این جهانی به انسان بعنوان موجودی که مستقل از خداوند؛ توان تصرف در دیگر موجودات را دارد.

نکته: اومانیزم از نتایج منطقی سکولاریسم است. (انسان بخشی از جهان هستی است و لذا انسان شناسی هر فرهنگی متناسب با هستی شناسی آن فرهنگ شکل می گیرد).

ظهور و بروز اومانیزم در ابعاد مختلف فرهنگ غرب:

ظهور اومانیزم در عرصه هنر:

هنر مدرن بر مبنای اندیشه اومانیزمی؛ بر بُعد جسمانی و زیبایی های بدنی انسان تمرکز می کند. این در حالی است که در هنر قرون وسطی بر بُعد معنوی و آسمانی انسان تأکید می شد و نقاشان چهره پیامبران و... را در هاله ای از قداست ترسیم می کردند.

ظهور اومانیزم در عرصه ادبیات:

در ادبیات مدرن؛ بر مبنای اندیشه اومانیزمی؛ به سلوک های معنوی و مکاشفات و مشاهدات الهی انسان توجهی نمی شود. بلکه به حالات روانی آدمیان در زندگی روزمره دنیوی پرداخته می شود. به همین دلیل؛ رمان در فرهنگ غرب؛ بیشترین اهمیت را پیدا می کند.

ظهور اومانیزم در عرصه حقوق:

حقوق بشر (انسانها) بر مبنای اندیشه اومانیزمی؛ صورتی دنیوی و این جهانی دارد و صرفاً بر اساس خواسته ها، عادت ها و تمایلات طبیعی انسانها؛ شکل می گیرد. در حالیکه حقوق انسان در فرهنگ دینی؛ مبتنی بر فطرت الهی انسان است و صورت معنوی و آسمانی دارد.

مقایسه فرهنگ اومانیزمی با فرهنگ اسلامی:

بر اساس فرهنگ اسلامی: یک وجود مقدس و متعالی (خداوند سبحان) در کانون هستی است که هیچ موجودی در مقابل آن نمی تواند اصالت داشته باشد و همه موجودات از جمله انسان؛ آیات و نشانه های او خواهند بود. در این فرهنگ؛ انسان برترین آیت و نشانه خداوند و خلیفه او در زمین است و به همین دلیل بر موجودات دیگر برتری دارد. بر اساس آیات قرآن کریم؛ انسان هنگامی به خلافت و کرامت دست می یابد که به ابعاد دنیوی و این جهانی خود محدود نشود و هر چه می تواند به خدا نزدیک تر شود. اگر انسان به ابعاد دنیوی خود محدود بماند؛ گمراه می شود و حیاتی حیوانی یا پست تر از آن خواهد داشت. در فرهنگ دینی؛ حقوق انسان مبتنی بر فطرت الهی انسان است.

بر اساس فرهنگ اومانیستی: انسان در مفهوم انسان دنیوی در کانون هستی است و اصالت دارد. در این فرهنگ؛ نگاه توحیدی به انسان وجود ندارد، انسان صرفاً این جهانی است که مستقل از خدا؛ اجازه هر گونه تصرفی را در دیگر موجودات دارد.

در فرهنگ اومانیستی؛ حقوق انسان که به حقوق بشر تعبیر می شود؛ صرفاً بر اساس خواسته ها، عادات و تمایلات طبیعی انسان شکل می گیرد. انسان مدرن در فرهنگ اومانیستی؛ خواسته های دنیوی و این جهانی خود را بدون آنکه نیازی به توجیه الهی و آسمانی داشته باشد به رسمیت می شناسد.

وضعیت افرادی که درون فرهنگی دینی هستند اما هواهای نفسانی خود را دنبال می کنند:

این افراد هواهای نفسانی خود را بصورت آشکار و رسمی اظهار نمی کنند؛ بلکه نفس پرستی خویش را در قالب مفاهیم دینی؛ پنهان می کنند. مثال: فرعون؛ از خواسته های نفسانی خود پیروی می کرد و از دیگران می خواست از او پیروی کنند. او ناگزیر بود خود را در زمره خدایان معرفی کند تا بتواند موقعیت و رفتار ظالمانه خود را توجیه نماید و می گفت: من پروردگار برتر شما هستم.

روشنگری: (Enlightenment) (معرفت شناسی فرهنگ غرب یا تصور آن از معرفت):

فرهنگ غرب با مفهوم روشنگری به سوالات معرفت شناسانه انسانها پاسخ می دهد. به عبارت دیگر: روشنگری؛ مهمترین ویژگی معرفت شناختی فرهنگ معاصر غرب است.

روشنگری؛ راه شناخت حقیقت و موانع شناخت آن را معرفی می کند.

روشنگری در دو معنای عام و خاص:

الف) روشنگری در معنای عام: روشنگری پدیده ای مدرن و مربوط به فرهنگ معاصر غرب نیست. انبیای الهی از دیرباز برای روشنگری و از بین بردن موانعی آمده اند که راه را بر حقیقت بسته اند.

در فرهنگ دینی اسلام؛ روشهای شناخت حقیقت عبارتند از: عقل - وحی - تجربه

روشنگری در این معنا؛ هنگامی که با هستی شناسی و انسان شناسی دینی همراه باشد، با استفاده از عقل، وحی و تجربه؛ تفسیری دینی از انسان و جهان ارائه می کند.

انواع شناخت:

- **شناخت حسی - تجربی:** مناسب برای شناخت پدیده های محسوس مانند: پدیده های طبیعی است. انسان اینگونه پدیده ها را از راه مشاهده و حس (دیدن / شنیدن / لمس کردن و...) می شناسد.
- **شناخت عقلی:** مناسب برای شناخت امور غیرطبیعی مانند: قضایای ریاضی، قوانین فلسفی، قوانین علمی و... است. انسان اینگونه امورات را به کمک عقل و استدلال عقلی می شناسد.
- **شناخت شهودی:** مناسب برای شناخت حالات عاطفی و روحی و روانی. مانند: پی بردن به غم و شادی درون خود یا محبت و نفرت نسبت به دیگران و... انسان اینگونه امورات را از طریق شناخت شهودی می شناسد. (شناخت شهودی؛ انواع و مراتبی دارد. **وحی نوع خاصی از شناخت شهودی** است که خداوند برای انسان ها به پیامبران اعطا کرده است. **وحی الهی؛ انسان را به استفاده از عقل فرامی خواند و به حس نیز بعنوان یکی از ابزارهای شناخت توجه می کند).**

ب) روشنگری در معنای خاص: برمبنای معرفت شناسی پذیرفته شده در فرهنگ غرب می باشد. روشنگری در این معنا؛ روشی از معرفت و شناخت است که با سکولاریسم و اومانیسم همراه شده است. **روشنگری در این معنا؛ وحی و شهود را در**

شناخت حقیقت نامعتبر دانسته و کنار می گذارد. (این روش معرفتی و شناختی؛ در بیش از ۴۰۰ سال از فرهنگ جدید غرب؛ صورت های مختلفی یافته است که وجه مشترک همه آنها کنارگذاشتن وحی و شهود در شناخت حقیقت است).

خط سیر روشنگری در معنای خاص:

✓ **روشنگری در سده های ۱۸ و ۱۷:** عمدتاً رویکردی عقل گرایانه داشت. روشنگری با رویکرد دنیوی؛ هنگامی که با شناخت عقلی همراه باشد، به دلیل اینکه وحی را نمی پذیرد، به دئیسم (Deism) منجر می شود.

دئیسم: یعنی: دین بدون شریعت و بدون مذهب / اعتقاد به خدایی که هیچ برنامه ای برای هدایت و سعادت بشر ندارد. (دئیست ها: کسانی هستند که به خدا ایمان دارند اما به هیچکدام از ادیان و مذاهب تعلق ندارند).

روشنگری در سده های ۲۰ و ۱۹: عمدتاً صورتی حس گرایانه پیدا کرد. وقتی روشنگری به شناخت حسی - تجربی محدود شود، نوعی علم تجربی سکولار (دنیا گرا و غیر دینی) پدید می آورد. این نوع علم؛ توانایی داوری درباره ارزش ها و آرمان های انسانی را ندارد و صرفاً بصورت دانش ابزاری در خدمت اهداف دنیوی انسان قرار می گیرد. (انجام آزمایشات مرگبار روی انسانها نمادی از غلبه این نوع روشنگری (روش حسی - تجربی) است). (روش حسی و تجربی انسان ها را موجوداتی خالی از ارزش ها و آرمان های ذاتی و معنوی می داند).

دانش ابزاری: دانشی که صرفاً وسیله و ابزار رسیدن به اهداف دنیوی است. دانشی که بدنبال بهترین روش ها و ابزارها برای اهداف دنیوی است. این دانش توانایی ارزیابی ارزش ها و اهداف انسانی را ندارد.

روشنگری در پایان قران ۲۰: در این دوره فرهنگ غرب با افول حس گرایی، گرفتار بحران معرفت شناختی شده است. در بحران معرفت شناختی؛ امکان تشخیص درست یا غلط بودن باورها و اندیشه ها و خوب یا بد بودن هنجارها و رفتارها از انسان سلب می شود.

روشنگری		
پیامد	ویژگی	دوره زمانی
دئیسم	عقل گرایی / نفی وحی	قرون ۱۸ و ۱۷
دانش ابزاری	حس گرایی / نفی عقل و وحی	قرون ۱۹ و ۲۰
بحران معرفتی	افول تجربه گرایی / نفی تجربه / نفی عقل و وحی	پایان قرن ۲۰